

جلسه هفتم: ۲ اردیبهشت ۱۳۹۴

مسئله هابیل و قابیل جای تأمل بسیاری دارد چون مسئله آغاز زندگی ما روی زمین است. بعد از هابیل که شهید راه هدایت شد، نوبت به شیث می‌رسد که قبر آن طولانی است. قبل از حضرت نوح نیز حضرت ادریس است که ده نسل با حضرت آدم و شش نسل با حضرت نوح فاصله دارد زمان ایشان اتفاق مهمی می‌افتد. فاصله آدم تا نوح چیزی به نام تمدن و شریعت و قانون نداریم پس تلاش برای منظم کردن جامعه تا رسیدن به تمدن و وظیفه انبیاست. اولین کسی که شریعت آورد حضرت نوح بود زیرا تا قبل از آن مردم نیازی به این شریعت نداشتند. و جامعه خیلی ساده بود و کان الناس امه واحده

اولین اتفاقی می‌افتد، نهضت علمی ای است که حضرت ادریس وارد می‌کند. که اولین کسی بوده است که شروع به درس دادن می‌کند که مهمترین قسمت تمدن است و نهضت علم آموزی از این زمان آغاز می‌شود. بسیاری از مهارت‌ها مثل خیاطی از این دوره است.

زمان حضرت نوح، بت پرستی جدی می‌شود و وقتی که فرزندان آدم می‌میرند، شیطان می‌گوید برای تکریم این‌ها یک مجسمه بسازیم و کم‌کم فرزندان آن‌ها را به این سمت می‌برد که این‌ها را باید پرستش کنند که در زمان پیامبر ما بت پرستان می‌گویند ما به خاطر تقرب به خدا این‌ها را می‌پرستیم. در زمان حضرت نوح پنج بت اصلی بودن در همین کوفه که نام این پنج بت در قرآن هم آمده است. اولین کسی که قیام می‌کند برای تشکیل حکومت و مبارزه با بت پرستی حضرت نوح است. ایشان محل زندگی شان در کوفه است. ایشان ۹۵۰ سال دعوت می‌کنند. دعوتی که در آن با سختی همراه بوده است و کتک می‌خورده و اینقدر او را می‌زدند که بیهوش می‌شده. و تعداد انسان‌ها محدود به همان منطقه بوده و نمیتوانسته هجرت کند. که در این مدت فقط تعداد اندکی حدود ۸۰ نفر به او ایمان آوردند.

تا اینکه خدا وحی می‌کند که غیر از این تعداد دیگر کسی ایمان نخواهد آورد. لذا حضرت نوح مامور می‌شود تا نفرین کند و خدا مطابق نفرین او کافران را از بین ببرد. لذا حضرت نوح نفرین می‌کند. او می‌گوید اگر این کافران در زمین باقی بمانند، همین تعداد اندک مومنین را نیز از دین خارجشان می‌کند.

خدا طرح طوفان را به حضرت نوح خبر می‌دهد. که حضرت نوح شروع به کشتی ساختن می‌کند، مردم شروع به مسخره کردن او کردند. شاید به خاطر نشناختن کشتی بود که آن‌ها را مسخره

می‌کردند. تنور پیرزنی در کنار مسجد کوفه بوده که این تنور نشانه آغاز عذاب است. و از آن آب شروع به جوشش می‌کند که تا روی کوه‌ها بالا آمد. پسر نوح که اسمش کنعان بود، حضرت نوح به او که در دوردست بوده، می‌گوید سریع با ما سوار کشتی شو زیرا حضرت نوح نمیدانسته که او کافر است. لذا این نشان می‌دهد که پسر نوح اولین منافق بوده و نشان دهنده این است که دین دارد در جامعه ارزش پیدا می‌کند و نفاق دارد کم‌کم به وجود می‌آید که پسر نوح می‌گوید که بر بالای کوه میروم. نوح می‌گوید که پسر من از اهل من بود که برخی می‌گویند که نوح میدانست که پسرش کافر است و می‌خواست پارتی بازی کند. که خدا می‌گوید که نه او کافر است (انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح ...) مفسرین ما می‌گویند که حضرت نوح فقط سوال کرد که چرا پسرش که مومن بوده از بین رفت و گرفتار عذاب شد در صورتی که این اشتباه بود و خدا به او می‌گوید که او کافر است.

کشتی شش ماه روی آب بوده است. تا به کربلا می‌رسد که جریاناتی دارد و بعد به سمت کعبه می‌رود و کعبه تنها جایی بوده که زیر آب نرفته و حضرت نوح پیاده می‌شود و جنازه ادم را خارج می‌کند که در تابوت بوده و حش را انجام می‌دهد و به سمت کوفه باز می‌گردد و همانجا آب فروکش می‌کند و همانجا می‌ایستد. (می‌گویند کشتی ای در کوه‌های آارات یافت شده که لنگری بزرگ دارد و این بعید به نظر می‌رسد، زیرا کشتی نوح لنگر و موتور نداشته و حضرت نوح می‌گوید بسم الله مجریها و مرسیها) تا جایی که مردم پیاده می‌روند و خدا می‌گوید یا نوح اهبط بسلام منا. بعد از این هبوط کامل می‌شود و نوع جدیدی از زندگی در زمین آغاز می‌شود. مردمی که طوفان را دیده‌اند و قرار است این‌ها در زمین حکومت اسلامی تشکیل دهند. از این هشتاد نفر که زندگی را در زمین آغاز کردند، ۷۲ نفر از اهل بیت نوح بودند و سایر آن‌ها همراهان نوح بودند. که نوح در این جا دولتی تشکیل می‌دهد که شکل ضعیفی از حکومت است. حضرت نوح دولت را به همین حکومت در کوفه محدود نمی‌کند، حضرت نوح این هشتاد نفر را در جهان پخش می‌کند. و آن‌ها را دسته دسته می‌کند و به چند جای جهان می‌فرستد. احتمالاً بین این دسته‌ها پیامبران بوده‌اند. پس ما باید برای تمدن‌های مختلف بنیان الهی بدانیم مثل تمدن مصر که در روایات آمده است که اهرام را پیامبران ساخته‌اند نه فراماسونرها. این انتشار اولین لحظه‌ای است که امکان آن به وجود آمده است. یک عده به ایران آمدند. احتمالاً تمدن‌هایی که در ایران می‌بینیم در شش هزار سال پیش و ... از همین قوم حضرت نوح باشند. پس این فرضیه که ما آریایی هستیم و از کجا وارد شدیم اشتباه است و ریشه ما جز بین النهرین نیست.

قدیمی‌ترین تمدنی که در آمریکای جنوبی به وجود آمده است اگر از نظر زمانی فرض کنیم که عده‌ای که به آفریقا فرستاده شده بودند هم به آمریکا نزدیک بودند و هم کشتی سازی بلد بودند که

این عده به امریکای جنوبی رفتند که همان تمدن را در اینجا به وجود آوردند. آمریکای جنوبی ممکن است از شرق آسیا رفته باشند یا شمال آفریقا رفته باشند. احتمالاً فرض اول که ایرانی‌ها رفته اند درست باشد و ممکن است هر دو درست باشد.

بعد از نوح قوم عاد و قوم ثمود می‌آیند. ما دو تمدن داریم یکی سومر و یکی اکد که همان ثمود و عاد است که از بین رفتن این‌ها را به دست می‌آوریم. این‌ها بت‌هایی را بر روی هر تپه‌ای درست می‌کردند. بر اساس قرآن این‌ها اشتباه می‌کنند که فکر می‌کنند با به وجود آوردن این نشانه‌ها در مکان‌های مختلف میتوانند نظامی به وجود آورند که در جهان تاثیرگذار باشند اما قرآن می‌گوید که این‌ها کار عبث می‌کنند و نمیتوانند در جهان به این وسیله تاثیر بگذارند.

قوم ثمود در جنوب عربستان بوده‌اند و قوم عاد در وادی القری (سر راه مکه به شام) قرآن تصریح می‌کند که این‌ها خلف قوم نوح بودند و خلف بلاواسطه اند تقریباً. بابل مربوط به زمان بعد از طوفان است که از نظر لغوی به معنای باب الله است. شهر می‌تواند انسان را متدین کند و می‌تواند باب الله باشد. ما در غرب بابل شهرری به نام کربلا داریم. که در همان زبان کربلا یعنی قرب الله یعنی جوار خداوند. یعنی بابل دری است برای رسیدن به خداوند یعنی افراد کربلا را می‌شناختند و می‌دانستند در آنجا قرار است چه اتفاقی بیفتد. بابل بعداً سقوط می‌کند و مرکز بت‌پرستی می‌شود. تا از نسل همین فرزندان نوح نمرود خارج می‌شود. و حدود چهار هزار سال پیش نمرود حکومتی شیطانی تشکیل می‌دهد و حضرت ابراهیم نیز آمده است. حضرت ابراهیم در نزدیکی کوفه به دنیا آمده است. و همه شیاطین منتظر به دنیا آمدن حضرت ابراهیم هستند تا او را بکشند و حمل ابراهیم مخفی است و مادر او را در غار بزرگ می‌کند و برای همین وقتی بت‌ها را می‌شکند می‌گویند فتی یقال له ابراهیم یعنی خوب او را نمی‌شناختند و تازه به شهر آمده است. حضرت ابراهیم ماجرا را آشکار می‌کند و می‌فهماند که بت‌ها نمی‌توانند صحبت کنند و از خودشان دفاع کنند یعنی یک عملیات روانی و یک روشن کردن افکار عمومی که در اینجا طرف مقابل نیز برای افکار عمومی را به نفع خودشان بازگردانند سه روز نمرود هزینه کرد و همه را جمع کرد و به ابراهیم گفت اگر می‌توانی خدایت را به یاری بیاور که همه آمدند و معجزه را تماشا کردند و ابراهیم هفتادسال دعوت کرد در همین کوفه که در این مدت فقط حضرت لوط و چند نفر دیگر ایمان آوردند که در اینجا چون پایگاه‌های مختلفی ایجاد شده در زمین، حضرت ابراهیم به مهاجرت پرداخت تا دین خدا را گسترش دهد و ابتدا به مصر رفت و لوط در اردن ماند و خود به فلسطین رفت.

این قدهای بلند احتمالاً به خاطر توطئه بنی اسرائیل است که می‌گفتند دشمنانی که با جنگ آن‌ها نرفتند به خاطر قد بلند و هیکل بزرگ آن‌ها بوده و برای همین انسان‌های قدیم را قدبلند معرفی کرده‌اند.

می‌گوییم علوم انسانی اسلامی و همه چون نمی‌دانند چیست مسخره می‌کنند.

اورشلیم یعنی شهر صلح شهر سالم

اورمیه یا شهر آب

جلسه هشتم: ۹ اردیبهشت ۱۳۹۴

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت ابراهیم به بئر السبع مهاجرت کرد که در آنجا هفت چشمه بود و هفت چاه. در عبری س را ش تلفظ می‌کنند که برخی به اشتباه فکر کرده‌اند آن بئر شیع است.

تپه‌ای بوده که محل عبادت حضرت موسی بوده و آن را قبه الرمان می‌گویند.

حضرت ابراهیم تا ۷۰ سالگی در عراق بود و نتوانست بیش از ۳ نفر را هدایت کند و بعد به فلسطین مهاجرت کرد.

عراق اگرچه محل اولیه شکل‌گیری زندگی انسان بود اما بعد از تدبیر نوح، فلسطین نیز آباد شده بود. ویژگی این سرزمین این است که بین سه قاره است و به قول معروف لولای جهان یا چهارراه جهان است.

تمام موضوع تجارت با ستانی جهان، در فلسطین است. فنیقی‌ها در این منطقه زندگی می‌کردند و اولین تاجران بودند. حال که کار در عراق فل کرده است، باید به سرزمینی رفت که فضا بازتر باشد. همین نقطه استراتژیک بودن فلسطین باعث شده که مردم آنجا اخلاقی تاجرمانابانه داشته باشند مثل لبنانی‌ها که یک‌بار این‌وری هستند و یک‌بار آنوری. سرزمین لبنان همچین ویژگی‌ای دارد مثلاً نوع کتاب‌هایی که از لبنان خارج می‌شود، نشان می‌دهد که آن‌ها چگونه هستند و تضارب آراء بسیار زیاد است. یا نوع لباس پوشیدن مردم و زنان این را نشان می‌دهد که یکی خیلی برهنه و یکی خیلی با حجاب دارند کنار هم راه می‌روند. ما می‌گوییم فلسطین قبله اول ماست و قبل آن‌هم محل معراج پیامبر ماست. و روی این دو سرمایه‌گذاری می‌کنیم. و نمی‌گوییم که منطقه مهم سوق‌الجیشی است.

اگر قبله اول ماست قبله همیشگی آن‌هاست و در آنجا مستقر نیز بوده‌اند. و حضرت موسی و عیسی نیز آنجا بوده است. تازه قبله ما بوده است پیامبر نیز از این قبله رضایت کامل نداشته. معراج پیامبر نیز احتمال دارد که مسجد کوفه باشد که در قرآن نیز آمده که سلحان الذی اسری بعبده لیلاً من الم مسجد الحرام الی الم مسجد الاقصی الذی بارکنا حوله. که مسجد الاقصی و صفی است که به معنای مسجد دورتر است. و احتمال زیاد هم هست و بارکنا حوله احتمال زیاد منظور نجف است. در روایات هم آمده که امام علی ع گفته که مسجد کوفه همان مسجد الاقصی است. حضرت ابراهیم در این محل ساکن می‌شود که در پیری دو فرزند می‌آورند که این دو فرزند در این سرزمین بزرگ می‌روند و دین را در این چهارراه گسترش دهند که کم‌کم به کل جهان گسترش پیدا کند.

که همین‌طور هم می‌شود اما به ماجرای بنی اسرائیل و کم‌کم ظهور مسیح و به صلیب کشیدن یا نکشیدن او.

توجه کمتری از نظر تمدنی به شبه‌جزیره عربستان شده است. خداوند فرمان می‌دهد که کی از این فرزندان را در این سرزمین قرار بده. که این محل دحو الارض است و موقع طوفان نوح، اینجا خاک بوده، یکی از هفت صفحه زمین، صفحه عربی است که در زیر مکه است و آنقدر محکم است و به هیچ‌عنوان در این محل زلزله نمی‌آید و تاکنون هم زلزله نیامده است. خطوط زلزله در مراکز زلزله‌نگاری نیز این را نشان می‌دهد. مکان‌های سرسبز مکان‌هایی است که زلزله زیاد می‌آید یعنی جایی که تکان در آن باشد، دائم در حال رشد است. اما منطقه عربستان که سرسبز نیست زلزله نیز نمی‌آید.

حضرت ابراهیم مأمور شد زن و بچه خود را در اینجا بگذارد. در داستان‌های بنی اسرائیل می‌گویند که ساره حسادت کرد و بعد ساره گفت این را بردار ببر بیرون که حضرت ابراهیم او را در سرزمین دوری مثل عربستان و وسط بیابان بگذارد. موضوع کاملاً امنیتی بوده و کسی نفهمید حضرت ابراهیم کجا رفت. کل این مأموریت بزرگ کردن اسماعیل را هاجر به عهده می‌گیرد. این نشان از نقش زن‌ها در جایی که مردها قفل کرده‌اند دارد.

حضرت ابراهیم می‌دانست چه می‌کند، او می‌گوید که خدایا من این دو را در سرزمینی بدون زرع گذاشتم تا اقامه نماز کنند. یعنی حکومت تشکیل دهند و حکومتی آخرالزمانی تشکیل دهند یعنی حکومتی که وعده داده شده. در واقع یک قوم دارد شکل می‌گیرد که حامل یک نطفه هستند و این نطفه کسی بود که باید جهان را نجات می‌داد.

بعد از این ماجرا در فلسطین، مأموریت به اسحاق می‌رسد و حضرت ابراهیم فوت می‌کند و اسحاق باقی می‌ماند و حضرت اسحاق فرزندی دارد به نام یعقوب که لقب او اسرائیل است که او دوازده

پسر داشته که قرار بوده این دوازده نفر، دوازده قبیله متحد مسلمان تشکیل دهند و یک قوم تشکیل دهند که خداپرست هستند و در یک سرزمین مهم هستند. در همین نقشه شیطان وارد می‌شود که از همان اختلاف بین برادران و سر یک موضوعاتی مثل حسادت وارد می‌شود. که ماجرای یوسف پیش می‌آید. این از همان چیزهایی است که ظاهرش را بد می‌بینیم اما با این داستان قوم بنی اسرائیل مهاجرت کرد و به مصر رفت. این قوم قرار بود از فلسطین به مصر برود.

در زمان یوسف بخشی از ملک شکل می‌گیرد. از لحاظ معرفت‌شناسی، کم‌کم توجه به معارف غیر پوزیتیویستی شکل می‌گیرد. زمان حضرت نوح استدلال با محسوسات بود. در زمان حضرت ابراهیم وارد محاجه شدند یعنی دوره عقلانی شدن بشر و با عقل فکر کردن و کم‌کم ماجرای ملکوت که در زمان ابراهیم اتفاق افتاد، دارد در جامعه فهم می‌شود. مثلاً حضرت یوسف خواب را تعبیر کرد و سه برنامه بر اساس این خواب برنامه‌ریزی کردند. ما از لحاظ معرفتی یک سقوطی کرده‌ایم. زمان حضرت یوسف و بعد سلیمان که اوج این ماجراست که این موضوعات ماورایی و ملکوتی در سطح جامعه می‌آید. بعد از سلیمان، بشر سقوط می‌کند و ما از اوج آن چیزی که در دوره سلیمان بوده، سقوط کرده‌ایم تا به فلسفه می‌رسیم که در یونان شکل می‌گیرد.

حال ما داریم کم‌کم بالا می‌آییم. این جامعه‌ای که هنوز با محسوسات آشنا است، باید با محسوسات بالا رفت مثلاً هر چه بگوییم که تمدن اسلامی و فلان و ... نمی‌فهمند ولی بگویی موشک داریم می‌فهمند.

در ماجرای یوسف، شیطان مستقیم جلو نمی‌آید و از طریق زلیخا وارد عمل می‌شود. نکته بعدی اینکه یک لحظه کُف نفس در برابر شهوات جنسی، باعث این می‌شود که راه صد ساله را یک شبه برویم. حضرت یوسف وقتی به آن دو زندانی می‌گوید که به نزد ربّ یا همان ملک که رفتی یعنی رب فقط به معنای خدا نیست.

وقتی به یعقوب گفتند گرگ یوسف را خورده است، تمام گرگ‌ها را احضار کرد و از آن‌ها سؤال کرد. پس چرا یعقوب این قدر گریه کرد؟ یعقوب مأموریت داشت که فرزندان را متحد کند و اتحاد آن‌ها را حفظ کند و فرزندان نیز توبه نمی‌کردند. و حضرت یعقوب نیز احساس می‌کرد که مأموریت به سرانجام نرسیده.

مصر را آقا به عنوان پرچم‌دار تمدن اسلامی معرفی کردند. و دشمن تلاش می‌کرد تا انقلاب مصر را نابود کند. این ماجرای مصر در جهان اسلام بسیار مهم است. دانشگاه الازهر مصر و فاطمیون و اولین حکومت قدرتمند شیعی در مصر به وجود آمد. آخرالزمان منبر تبلیغی امام در مصر است. این ویژگی مصر است زیرا این‌ها آماده نیستند و خداوند بهترین سرزمین را در اختیار این‌ها گذاشته‌اند

و فرزندان یعقوب اگر به مصر رفتند قرار شد آدم شوند و بازگردند به فلسطین و پس از آن به عراق بازگردند.

این‌ها مدتی در مصر می‌مانند و حضرت یعقوب وجود داشت و به‌عنوان رئیس این قوم بود تا اینکه حضرت یعقوب فوت کرد و حضرت یعقوب این‌ها را جمع می‌کند و قول می‌گیرد که این‌ها مسلمان بمیرند و دیگر اشتباه نکنند و می‌میرد و ریاست قوم به یوسف می‌رسد و قوم هم دارد پرجمعیت می‌شود و تا زمانی که بمیرد و هشدار می‌دهد که بعد از من شما گرفتار فرعون می‌شوید و منجی‌ای پیدا می‌شود به نام موسی و شما را نجات خواهد داد.

بعد از یک مدتی از یوسف، فرعون پیدا می‌شود. فرعون شخصاً با ابلیس ارتباط داشت. ابلیس به‌واسطه فرعون وارد می‌شود. علم ستاره‌شناسی در آن زمان بسیار پیشرفته بود و تا روز و ساعت به دنیا آمدن حضرت موسی را می‌دانستند که کی است و پسرهایی که در اینجا به دنیا می‌آید را می‌کشتند. فرعون می‌خواست ارباب در دل مردم ایجاد کند. این‌ها مدانند که حریف منجی نمی‌شوند و کاری که می‌کنند این است که آن‌قدر ترس ایجاد کنند که کسی جرئت نکند، سراغ منجی برود. چرا بعد از اینکه موسی بزرگ شده، دوباره این سیاست را اجرا کرد؟ یعنی وقتی موسی یک جوان سی‌چهل ساله شده بود، باز هم پسران را می‌کشت.

فرعون آن شبی که نطفه حضرت موسی شکل می‌گیرد، جشنی راه می‌اندازد و همه را دعوت به جشن می‌کند، و همه مردان بنی‌اسرائیل را دعوت می‌کند به خانه‌هایشان تا کسی از مردان کنار همسرانشان نباشند. و هوا طوفانی می‌شود و زن‌ها به محل جشن می‌ریزند به دنبال شوهرانشان. ولی پدر موسی نگهبان کاخ فرعون بود که مادر موسی به نزد او می‌رود و در کاخ فرعون نطفه شکل می‌گیرد.

حضرت هارون یک سال با موسی از نظر سنی فاصله دارد. و قرار شد برای از دست رفتن نسل یک سال فرعون بکشد و یک سال نکشد.

حضرت موسی در کاخ فرعون بزرگ می‌رود و حضرت موسی از کودکی زیر دست فرعون بزرگ شد و حکومت‌داری یاد می‌گیرد. او در دربار داشته یک کودتای آرام را شکل می‌دهد که آسیه مسلمان شده بوده و مؤمن آل فرعون مسلمان شده بوده و اگر این روند ادامه پیدا می‌کرد، تمام دربار را می‌توانست بگیرد بدون خونریزی.

کم‌کم ذکر منجی همه‌جا مطرح شده بود و در دربار و بیرون خود را معرفی کرده بود و کم‌کم داشت قیام آماده می‌شد. یکی از این کسانی که مسلمان شده بود، با این قبلی دارد دعوا می‌کند. و وقتی موسی دید این فرد اطلاعات را به دست آورده و کافر هم هست، او را می‌کشد، فردا دوباره طرف با یکی دیگر دعوا می‌کند و موسی می‌خواهد این فرد کار خراب کن را بکشد که داد می‌زند که

موسی می خواهد مانند دیروز مرا نیز بکشی که همه می فهمند که این موسی بود که دیروز فرد را کشته بود. موسی فرار می کند و مسیر طولانی را طی می کند. و به مدین می رود و زیر دست شعیب می رود. و یک دوره زیر دست پیامبر باشد و چوپان باشد.
ذبح یعنی کنده شدن از تعلقات

خداوند برخی از اطلاعات را از شیطان پنهان می کند و همه اطلاعات در قرآن آ «ده است با تمام جزئیات.

جلسه نهم: ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۴

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت موسی به مدین رسیده و بعد از ماجرای دختران حضرت شعیب. حالا می گوید رب انی لما انزلت من الخیر فقیر. حضرت موسی از چاه آب میکشیده یعنی زورش هنوز پابرجا بوده و آب هم دیده و به شهر هم رسیده یعنی وضعیتی خوبی پیدا کرده. در این عبارت صیغه ما ضی به کاررفته یعنی خدایا در طول زندگی من هرچه خیر بر من نازل کردی، (فقیر: کسی که ستون فقراتش زیر یک باری خم می شود را فقیر میگویند. کسی که بار لطف خدا را نمی تواند تحمل کند آن کس را فقیر میگویند.) بعد دختر حضرت شعیب جلو می آید و بعد هشت سال یا ده سال او را به بهانه مهریه نزد خود نگه می دارد تا او را آماده کند. بالاخره او ده سال را کامل کرد و بعد می گوید که می خواهد برگردم به مصر یعنی حضرت موسی هنوز به دنبال آن مأموریت است. که وسط راه در سینا کوهی می بیند که مخواهد به بالای کوه برود و آتش بیاورد که بعد پیامبر می شود.
درخواست حضرت موسی (رب اشرح لی صدری ... و جعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی اشدد به ازری ...) که خدا هم می پذیرد. درخواست چنین چیزی جزو اصول و لوازم نبوت هست که این خط امتداد پیدا کند. آن نوع درخواست را پیامبر ما هم می کند که امام علی را به عنوان ادامه دهنده خط انتخاب می کند.

حال که حضرت موسی باز می گردد. ابتدا او را کسی نمی شناسد بعد او را در دربار فرعون می شناسند منتهی با یک ادعای بزرگتر. اما ماجرای افکار عمومی به وجود می آید برای همین فرعون او را سریع نمی کشد. بلکه منت می گذارند که ما تو را بزرگ کردیم که موسی می گوید این چه متی است که میگذاری و بنی اسرائیل را به بردگی گرفتی که فرعون می گوید اینها ساحرنده و بعد روزی را برای رقابت تعیین می کنند که همه جمع می روند و مانند ماجرای ابراهیم حال آن ماجرا در انتظار

عمومی اتفاق می افتد که ماجرا برای فرعون سنگین تمام می شود. که خیلی در همان جا ایمان می آورند و پشت این جریان قرار می گیرد. اینکه در همان جا فرعون می گوید شما را مجازات می کند و آن ها میگویند که در همین حیات دنیا نهایتاً هر کار که میتوانی میکنی و در آن دنیا نمیتوانی کاری کنی. یعنی از قبل این مردم آماده شده بودند. بعد کشتن ساحران، تیمی که در دربار به وجود آمده بودند، جلو می آیند و فرعون اینجا نمی تواند همه را بکشد که تصمیم می گیرد صبر کند که این صبر کردن چهل سال طول می کشد.

اصل مأموریت موسی این نبود که فرعون را کنار زند و خودش کار بنشیند بلکه باید با او با قل لاین صحبت کند و بلکه او هم ایمان آورد و اصل مأموریت در هدایت قوم بنی اسرائیل بود که سپس آن ها را به همان چهارراه جهان بازگرداند. بعد چهل سال فرمان هجرت می رسد که در یک شب، به نقل تورات حدود ۶۰۰ هزار نفر آماده هجرت می روند. حال یا فرعون خبر نداشت یا خبر داشت، یک لشکری حدود یک میلیون و ۶۰۰ هزار نفر را به سمت آن ها می فرستد.

زمین های کشاورزی آن ها و خانه و سکونت آن ها در کنار رود نیل بوده و در کنار رود نیل رفتند تا به دریای سرخ رسیدند. فاصله زیادی را که میگویند در یک شب این ها رفتند که فاصله عجیبی است که آیا معجزه آسا بوده است؟ با آن همه پیرزن و ... ممکن است بیش از یک شب بوده باشد. حالا بنی اسرائیل شروع کردند به غر زدن البته در این چهل سال هم غر زدن بوده اما در اینجا به دریا رسیده اند و تعقیب هم می روند و حالا آمادگی بیشتری برای غر زدن دارند. حالا یوشع بن نون با اسب به آب میزند ولی غرق نمی شود و موسی می گوید به آب بزنید که آن ها جرأت نمی کنند اما موسی عصای خود را به آب میزند تا دریا شکافته شود که مردم رد شوند که گفتند دوازده راه باز کن که هر کدام از یک راه بروند اما بهانه آوردند که این راه از آن راه خبر ندارد که چه کار می کنند یعنی وحدت قومی هم نداشتند.

لشکریان فرعون که این شکافته شدن دریا را می بیند متزلزل می روند اما فرعون می گوید که دریا به امر من شکافته شده که لشکریان به داخل آب می روند و غرق می روند که برخی از قوم موسی میگویند که ما باید بازگردیم به مصر ولی مأموریت این بوده که به فلسطین بروند. که با دیدن بت پرستی برخی از این ها گفتند که یک بت هم برای ما درست کنید که ما هم بپرستیم ه موسی این ها را پانزده سال به صحرای سینا می برد تا به دور از تعلقات دنیوی آن ها را در این بیابان رشد دهد و مشکل غذا و آب آن ها را با زدن عصا به سنگ مشکل آب آن ها را برطرف کرد و غذای آن ها من و سلوی بوده که نون را به وسیله آرد حاصل از خشک شدن شبنم گل ها به دست می آوردند. و از پرنده هایی که می توانستند به راحتی آن ها را بگیرند. این غذا را فقط بین الطلوعین می توانستند به دست آورند و هر کس باید غذای خود را می گرفت والا غذا فاسد می شد.

موسی این قوم را سازمان‌دهی می‌کند و با یک شیپور مرس می‌دمد که این‌ها را سازمان‌دهی کنند. و هرکدام از گروه دارای فرماندهان و ... بودند.

این گروه قرار بود در آن مقطع حزب‌الله باشند. لذا چهره شناسی که پیامبر شان به ایشان آموخت برای شناسایی پیامبر اسلام برای آماده‌سازی روز موعود. البته این اطلاعاتی که در نزد ایشان است، اطلاعاتی دقیق و کاملی نیست بلکه تمام اطلاعات در قرآن کریم است که دارای بطن‌های بسیاری است.

در اینجا چیزی که به آن‌ها کمک می‌کند، حبل من الله و حبل من الناس است. یکی کتاب آسانی و از جانب خداست.

اطلاعاتی که به آن‌ها می‌دهد خیلی جالب است. این‌ها فرمان می‌گیرند که بروید پوشش گیاهی منطقه را ببینید و سایر اطلاعات تا بتوانیم برای مبارزه آماده شویم. در اردوگاه عملیات روانی می‌کنند که این‌ها غول هستند و... و آن‌ها به موسی می‌گویند که تو باخدایت برو بجنگ ما اینجا منتظر هستیم.

از این به بعد دیگر حضرت موسی این‌ها را رها می‌کند و این‌ها چهل سال در بیابان سرگردان می‌روند و نقطه آغاز سقوط این قوم می‌شود. و حضرت موسی ناپیدا می‌شود که حتی قبر او معلوم نیست در کجاست. این‌ها چهل سال دیگر سرگردانند مگر اینکه جوانانشان سرکار بیابند که یک کاری بکنند که آن‌ها نیز آدم‌حسابی نبودند و بعدازآن هم دیگر به درد نمی‌خورد. بعد از این‌ها به فلسطین می‌روند و حکومت را در آنجا آغاز می‌کنند و حکومت بنی‌اسرائیل از اینجا آغاز می‌شود. تا به زمان سموئیل می‌رسد که او حاکم می‌شود و به او می‌گویند که یک پادشاه بگذار که او به امر خداوند طالوت را انتخاب می‌کنند. بعدازآن کم‌کم حضرت داوود با از بین بردن جالوت، مطرح می‌شود. تا پایان دوران حضرت داوود و سرکار آمدن حضرت سلیمان تا بالاخره حضرت سلیمان هم ملک و هم پیامبر می‌شود.

سلیمان پایان دوران سوم اولوالعزم و پایان دوران موسوی بود. ملکی در اینجا شکل گرفته که لاینبغی لغیر بعده. ملکی که اجنه نیز در آن به کار گرفته شده بودند.

آثار این ملک عظیمی که در دو هزار و پنجاه سال پیش اتفاق افتاده بود معلوم نیست کجاست. بشر نیز به منطق جانوران پی برده بود، علوم غریبه نیز جزو علوم بشر بود. این‌ها تا حجاز و یمن و شام و استخر یعنی شیراز را نیز تسخیر می‌کنند. این شباهت‌هایی که بین معماری ایران و یونان هست نیز به این دلیل است که این نوع معماری باید معماری سلیمانی باشد. به محل پارسارگاد می‌گفتند م‌شهد ام‌النبی (یعنی جایی که مادر سلیمان در آنجا به شهادت رسیده است).

بعد سلیمان این قوم دیگر کاملاً حالت سقوط و فروپاشی دارند. آمده که یکی از سرداران سلیمان می‌خواست کودتا کند که کودتای او کشف شد و او به مصر فرار کرد. و بعد از فوت سلیمان که مدت فوتش مخفی بود. این قوم چند دسته می‌روند و عده‌ای به سامره می‌روند و عده‌ای به یهودیه می‌روند.

یک پادشاه به نام شالماناز به کشور اسرائیل حمله می‌کند. یهودی‌های سامری تقریباً کامل از بین رفتند و تعداد زیادی از آن‌ها باقی نماندند و الآن هم تعدادی حدود چند هزار نفر باقی مانده‌اند با همان عقیده‌های سنتی.

اسم سامره بعداً همان سامرا است.

بنی اسرائیل تبدیل شده‌اند به همین یهودی‌ها و حکومت آشوری‌ها هم از بین می‌روند و نوبت به حکومت بابلی‌ها می‌رسد.

*این جلسه خوب ننوشتیم.

جلسه دهم: ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۴

بسم الله الرحمن الرحيم

بخت‌النصر حمله کرد و بعد از اینکه در زمان آشوری‌ها ده سبت از اسباب یهودی‌ها از بین رفتند و کشور یهودیه باقی ماندند و بنی یهودا و بنی بنیامین زندگی می‌کردند و سرزمین آبادی داشتند. بخت‌النصر مله می‌کند و دعوایی بین عراق و مصر بوده و یهودی‌ها فتنه می‌کنند و بعد از حمله بخت‌النصر، این‌ها را گوشمالی می‌کنند.

خلاصه اینکه در این حمله معبد یعنی قدس یا هیکل سلیمان به آتش کشیده می‌شود. (والیدخل المسجد كما دخلوه اول مره)

قدس را خراب می‌کنند و تورات را نیز می‌سوزانند. تحریف تورات از اینجا شروع می‌شود و هر چه از تورات مانده را می‌برند عراق و این ماجرا به اسم دیاسپورا یا اولین مقطع دیاسپورا یا آوارگی قوم یهود که در تاریخشان بعد از هولوکاست مهم بوده است.

حزب شیطان با پوشش جنگ بدون سروصدا وارد عراق می‌روند در آن زمان بخت‌النصر این‌ها را با نام اسیر به عراق می‌برد. در بین این اسرا نیز انبیا بودند اما مدیریت این صحنه را حزب شیطان انجام می‌داد

این‌ها در عراق تجارت را دست گرفتند و یهودی‌ها از قدیم اهل تجارت بودند. آن‌ها در آنجا زمین خریدند و زمین‌های آنجا را دست گرفتند (آمریکایی‌ها به حلّه رفتند و زمین‌هایشان را می‌خریدند) در زمان پسر بخت‌الزصر، آن‌ها به پست‌های حکومتی نیز می‌رسیدند و در عراق مستقر می‌روند و یک‌قدم به سمت شرق می‌آیند. این‌ها از مصر به فلسطین آمده بودند و حال به عراق آمدند.

ما چهار زمین راهبردی را پیدا کردیم (عراق، مصر، حجاز، فلسطین) اینجا مسئله ایران مطرح می‌شود (چیزی که امروزه مطرح است می‌گویند نیل تا فرات این‌ها می‌گویند این طرف فرات قومی زندگی می‌کنند که در آخرالزمان آن‌ها را از بین خواهد برد که همان ایرانی‌ها هستند) ایران به‌عنوان انرژی‌دهنده به این سیستم است و چون در حاشیه تمدنی این سرزمین هستند و کمتر اتفاقات اینجا بر روی این سرزمین تأثیر می‌گذارند.

ایران بعداً به‌عنوان نگهبان ایت تمدن خواهد شد (حضرت نوح)

آن‌ها کلی هزینه کردند و ثروت‌هایی که در زمان ملک سلیمان به دست آوردند را خرج کردند این‌ها فقط به یک قوم جنگ‌جو نیازمند بودند و چون خودشان اهل جنگ نبودند این قوم جنگ‌جو ظاهراً هخامنشیان بودند که بعد کورش از این نسل قیام کرد و حکومت‌های در ایران را یکپارچه کرد. از زمان حضرت نوح به این طرف تمدن‌هایی در ایران وجود داشته. کورش ظاهراً از این سرزمین نیست.

یک سرزمین دیگر هم به اسم ترک و روم بوده است که این سرزمین‌ها از سرزمین‌های حزب شیطان است البته ترک به معنای این سرزمین‌های آذربایجان نیست.

سرزمین‌های شمال شرق دریای خزر تا مرز چین یعنی فاصله خراسان تا چین را سرزمین ترک می‌گویند. سرزمین‌های در مناطق شمالی جغرافیای زمین هیچ‌گاه تمدن به آن صورت شکل نمی‌گیرد. امروز هم پیشرفت روسیه را مانند غرب نمی‌بینیم. از قدیم مردم این سرزمین به این صورت بوده‌اند که حمله می‌کردند به سرزمین‌های تمدنی و غارت می‌کردند و بازمی‌گشتند به همان سرزمین‌های خودشان.

زمان سلجوقیان یک گروه از این قوم ترک را مهاجرت می‌دهند و به سرزمین‌های روم می‌آورند و به اعتبار ترک بودنشان این سرزمین‌ها را نیز ترک می‌گویند و به آن‌ها سلاجقه روم می‌گویند و بعد کجاوران این‌ها نیز بر این اساس ترک شدند. قیافه‌های این ترک‌های امروزی هم خیلی شبیه رومی‌ها هستند.

در ایران هر وقت خواسته بنی‌ای تمدنی شکل بگیرد، حملاتی از قوم ترک را منجر می‌شود مثل حمله مغول و افغان و ... از طرف غرب نیز همیشه تحدید تمدنی شدیم یعنی همیشه ترکیه مانع رسیدن تمدن ما به غرب بوده است و هنوز هم همین الگو عمل می‌کند.

در زمان صفویه یک سد به نام عثمانی زدند و ماجرای ما را همیشه جنگ شیعه و سنی قراردادند. یعنی ماجرای صفویه و عثمانی یک پیش‌دستی از طرف شیطان بوده است. هنوز همسایه غربی ما درست نشده بود و حمله‌ها از شرق و شمال شرق بود. گفته شده که کورش مادرش بزچران بوده و پدرش هم راهزن بوده در رو سیه. آدمی که او را یافتند و تجهیز کردند و او را برای حکومت ایران فرستادند. مثل صدام و رضاشاه و... این حکومت در ایران و عراق همزمان ایجاد شده است. این که می‌گوییم که کورش آمده و این قوم به اسارت درآمده را آزاد کرده است در صورتی که این قوم در آن زمان دیگر اسیر نبوده‌اند. حتی اگر کورش را آدم خوبی بدانیم، نیمه دوم هخامنشیان دیگر حکومت منحرف شده بود. کورش حکومت‌های الهی داخل ایران را شکست می‌دهد و حکومت واحد تشکیل می‌دهد ولی در فرزندان کوروش این کار ادامه نمی‌یابد، کمبوجیه و بردیا. که بردیا را همان اول می‌کند و کمبوجیه نیز در جنگ مصر کشته شده است که اخیراً آثار آن را در مصر یافته‌اند. داریوش که از سربازان کوروش بوده اما بعداً نسب‌سازی کرده‌اند که داریوش همخون کوروش است. داریوش یک امپراطوری بزرگ تشکیل می‌دهد. در زمان خشایار شاه، استر که یک دختر یهودی بود و خشایار شاه را فریب داد و بعد ملکه را کنار می‌زنند و بعد استر می‌شود ملکه اصلی که او پسرعمویی داشته به نام مردخای که بعد از دوره‌ای او وارد دربار می‌شود و نهایتاً یک وزیر ضد شیطانی داشته به نام هامان که خشایار با توطئه این‌ها او را می‌کشد و بعد امضایی از خشایار می‌گیرند که هر کار می‌خواهند بکنند که آن‌ها هم در سه روز کلی قتل‌عام می‌کنند و روز سوم همان سیزدهم فروردین بوده است. این دو نفر یعنی استر و مردخای در همدان مقبره دارند. پور پیران یک کتابی دارد به نام دوازده قرن سکوت که هیچ یک از باستان‌شناسان آن را قبول ندارد او در هخامنشیان شک کرد. او آن‌ها را قومی میدانند که به شکل قومی متجاوز به ایران حمله کردند که هیچگاه ایرانی‌ها آن‌ها را قبول نداشتند. این قوم وحشی را پارس می‌گویند که صدای سگ است و پارسه یا پرسه که به معنای ولگرد است یعنی این‌ها قومی ولگرد بودند. سابقه ایشان هم توده‌ای بوده‌اند و کتابایشان اجازه چاپ نداشته. پایان این دوره، این‌ها ذیل حکومت هخامنشی پخش می‌روند. یک گروه از این‌ها به فلسطین بازمیگردند و...

*این جلسه ناقص نوشتم.

جلسه دوازدهم: ۶ خرداد ۱۳۹۴

بسم الله الرحمن الرحيم

رسیدیم به وضعیت شبه جزیره حجاز در بدو ورود پیامبر اکرم ص. دو کار از مجموع فعالیت پیامبر می شود استخراج کرد: ۱- معرفی دین ۲- معرفی امیرالمومنین از طرفی حزب شیطان چند کار کرده ۱- تقابل با جانشینی امیرالمومنین ۲- ترور پیامبر اکرم که از زمان ها قبل این کار را آغاز کرده است و پدران پیامبر را اینگونه ترور میکرد ۳- نفوذ در سیستم ۴- دخالت خارجی (مثل جنگ های صدر اسلام که در ابتدا همه مشرکین بودند و در جنگ احد یهود وارد شدند و تا جنگ خیبر که اوج این تقابل است و کم کم جریان روم روی کار می آید.) تا در این جریانات پیامبر به شهادت می رسند.

بعد از پیامبر قوس نزول به پایان رسیده و در حال چرخش به سمت قوس صعود هستیم. حضرت زهرا امامت را به نبوت چسبانند. بعد از پیامبر خلافت به ابوبکر می رسد و اکثر این ها به دست معاویه کشته شدند. در این ماجرا بنی امیه مساله اصلی است و رو شدن دست بنی امیه ما را نزدیک ظهور قرار می دهد و مساله ما تا ظهور بنی امیه است اما ماجرای حق حضرت زهرا ماجرای است که مربوط به بعد از ظهور است و نیازمند درکی عمیق تر است. ابولولو یک سرباز ایارنی است که در جنگ ایران و روم به دست رومیان اسیر می شود و از روم به عنوان سرباز رومی اسیر مسلمانان می شود و غلام ابو عبیده می شود و طراحی کردند که با کشتن عمر این ماجرا را به گردن امیرالمومنین انداختند ولی هوشیاری امیرالمومنین نگذاشت این ماجرا به گردن او بیافتد و بعد ماجرای قتل عثمان است که بعد از آن ماجرای بنی امیه آغاز می شود آن ها این سه خلیفه را کشتند تا با امیرالمومنین مقابله کنند یعنی همه را به گردن او بیاندازند. مردم به عنوان خلیفه با امام علی بیعت کردند ولی بیعت امامت نبود که بعد از آن فتنه هایی از جمله جمل آغاز می شود و پایگاه عوض می شود و کوفه مرکز شیعیان می شود. بعد از آن ماجرای کربلا که می شود نقطه عطف تاریخ و قله تحلیلی ما عاشورا است. حوادث قبل از عاشورا برای آماده سازی این روز بود و حوادث بعد از آن در نتیجه این روز بود.

یک هجده فرهنگی سنگینی یزید کرده بود به طوری که اسم خوانندگان و مطربان مدینه در تاریخ مانده است.

بعد از ماجرای کربلا یک هسته ی مرکزی به وجود آمد از شیعیان و امام سجاد یک فضای لطیف و معنوی به وجود آوردند و با حفظ عاشورا شیعه را آماده برای زمانهای بعد میکرد. در زمان امام باقر و امام صادق توسعه علمی آغاز می شود و رشد علمی سریعی اتفاق می افتد یک قسمت از آن

به خاطر ضعف بنی امیه و بنی عباس بود. قدرت علم سازی ائمه را نشان می دهد که میتوانیم با قدرت علمی ائمه به سرعت میتوانیم تولید علم کنیم. یعنی اگر علم بر مبنای اسلامی باشد میتواند به سرعت رشد کند. بنی عباس بعد از این متوجه شد و با نهضت امام کاظم مبارزه می کند و او را به زندان می اندازند. تا به زمان امام رضا میرسیم که بعد از برخورد شدید با امام کاظم مجبور می شود امام رضا را تحویل بگیرد. (این افراط و تفریط از پی آن از ویژگی های حزب شیطان است) در زمان امام رضا دوباره باب علم باز می شود و در این زمان علم به اوج خود می رسد که سرشار از معرفت است. مامون نتیجه ی این رشد علمی بود که به راه اندازی آکادمی و ... دست میزنند و نهضت ترجمه و ... آغاز می کنند تا با علم امام رضا مقابله کند.

حزب شیطان به این صورت کار نمی کند که مثلا چند نفر با هم نشستند و گفتند چه کار کنیم و به این نتیجه رسیدند که مثلا دارالترجمه بزنند نه اینطور نیست بلکه این جریانها در نتیجه یک روند تاریخی صورت میگیرد.

کم کم از زمان امام جواد علیه السلام ماجرای غیبت آغاز می شود و کم کم حضور امام در جامعه کم می شود. ما نباید غیبت را نتیجه عجز خدا بدانیم بلکه این یک سنت است برای رشد انسان. این علم که در آنجا رسیده بود در یک جا ذخیره شد تا یک زمانی که مردم در زمان غیبت آماده شوند تا اینکه امام بازگردند این علم در ایران به امانت سپرده شده و وجود مبارک امام رضا در ایران ممکن است به همین علت باشد. این علم که در ایران آمد و امام رضا نیز تعارف نمی کند و میگوید که برای چه چیز آمده است که در نیشابور آن خطبه را ایراد می کند و میگوید که من برای شناساندن توحید و امامت آمده ام و با شهادت خود این را نشان می دهند و امام رضا در مرو شهید نشدند و طی یک سفر به طوس به شهادت رسیدند و مرزهای ما را ایشان درست می کنند. بعد از این ماجرا ما موج هجرت امامزادگان را به ایران شاهدیم.

مسیری که امام رضا آمد همان مسیری است که بعد از آن شاهجراغ همان مسیر را می آید. که مامون از این سفر میترسد و بعد نامه ای میزند که قیام اینها را با نیرنگ متفرق می کند و بعد اینها به شهادت می رسند. و حضرت معصومه از خط شمالی به ایران می آید و در ساوه مسموم می شود که میگوید مرا به قم برسانید و در آنجا مرکزی به وجود می آید برای شیعه و این مثلث مشهد و قم و شیراز می شود ناحیه تمدنی ما و زندیه و هخامنشیان و ... پایتخت خود را به شیراز می آورد و این ناحیه ناحیه ای تمدن ساز است. این سه نقطه دروازه های اصلی تمدنی ما هستند از شیراز بسیاری به زنگبار می روند و در آنجا آثاری به جای میگذارند. ما از هر تمدنی در مرزهای خود نماینده داریم یعنی یک سری مردم از آنها دارند زندگی می کنند که به منزله قدرت ما هستند.

اگر مشهد را محور بگذاریم و از آن به شیراز وصل کنیم و ادامه دهیم به مکه میرسیم و از مشهد به قم و ادامه دهیم به قدس میرسیم از قدس به مکه همان خط هجرت ابراهیم است و خط شیراز به مشهد همان خط مسیر امام رضا است. و مرکز همه این خطوط و مثلث بزرگ کوفه است. و وسط مثلث کوچک اصفهان است. اصفهان یک مکان ظاهر ساز است و زمان جنگ و مهاجرتی که از اهواز می‌شود، منطقه ای از اصفهان (زینبیه) که برای تفریح بود تبدیل به منطقه ای جرم خیز شده بود و الان دارند آن را میسازند.

در این منطقه یک ظرفیت تمدنی وجود دارد که ما باید روی آن سوار شویم و بر روی آن برنامه ریزی کنیم و از نظر مکانی مانند زمانی یک مقاطعی وجود دارد مثلاً شب قدر از نظر زمانی یک زمان خاص است برخی مکانها نیز همینطور است.

(یک بار استاد خواب دید که امام و مکارم که به امام گفت که به مکارم بگید بیان شیراز و امام و مکارم یک نگاهی به هم کردند و خندیدند و گفتند که نه با آقای مکارم هم درست نمیشه) کتاب تبار انحراف و کتاب مهار انحراف از طائب

علوم مختلف را باید یاد بگیریم چون به فهم همدیگر کمک می‌کند.

جلسه سیزدهم: ۲۰ خرداد ۱۳۹۴

بسم الله الرحمن الرحيم

جریان ما وارد فاز اجرایی شده است که جریان علمی در زمان باقرین تقویت شده و از بحث های تمدنی بهره مند بوده تا رسیده به زمان امام رضا که به بحث های رسیده از زمان امام کاظم جلوی تربیت شاگرد گرفته شد و به سمت دوران غیبت رفته ایم که در این دوران انسان های تمدن ساز و حمله علم تربیت شدند و دوران غیبت تقریباً از زمان امام جواد آغاز شده است. این جریان علمی به اوج رسیده و این جریان تربیت شاگرد، ادامه پیدا کرد. با مهاجرت امام رضا به ایران و در پی آن مهاجرت فرزندان آن حضرت به این کشور، برای آماده سازی ایران برای مرکز علم است.

ما یک مکتب در قم داریم و یک مکتب بغداد داریم که بیشتر عقلی است و به عقل و کلام و .. کار داشتند و از آن طرف در قم بیشتر حدیثی بودند و به نص کار داشتند و در بغداد به دلیل نزدیکی به

اهل سنت مکتبی ساخته می‌شود به اسم مکتب فقهای اصولی و این مکتب در بغداد دارد از قم پیشی می‌گیرد. یعنی از قم این جریانات علمی شروع شده و به بغداد رسیده. از زمان امام کاظم به این طرف جریان نیابت راه افتاده است و شیعیان کم‌کم یاد می‌گیرند که باید با نایب ارتباط برقرار کنند. تا به زمان غیبت صغری میرسیم. ما در این زمان از طریق یک نایب با امام ارتباط داریم و بعد از غیبت کبری آن نظام نواب که قبلاً بود از بین رفت و نظامی شکل گرفت که از طریق فقها میتوان به امام دست یافت. فقها به طور عام نایب امام می‌روند و شیخ طوسی این جریان را مدیریت می‌کنند و در یک بار حمله ای به خانه او می‌شود و او به اعتراض به نجف می‌آید. تا مدت زیادی روش او حاکم بوده و بعد حوزه نجف با سستی مواجه می‌شود و منتقل به حله می‌شود. کم‌کم مکتب حله به ثبوت میرود و بعد به حلب میرود و بعد از آن همینطور به سمت غرب می‌رویم و بعد از آن بعلبک یعنی همینطور داریم مذهب مان را بین المللی تر میکنیم. تمام این سرمایه در بعلبک جمع شده و مواجه می‌شود با دعوای سنی شیعه در منطقه عثمانی و در این فرصت صفویه روی کار می‌آید و اصفهان مرکز می‌شود و حدیث و فلسفه و ... رشد می‌کنند و این هنر علماست نه حکام صفویه زیرا علما از این فرصت استفاده کردند. تا زمان ملا امین استرآبادی در کربلا. دعوای بین اصولیون و اخباریون به دلیل بیش از حد بها دادن به عقل و از آن طرف باعث اخباریگری بیش از حد نیز شد (افراط و تفریط) این موضوع تبدیل به دعوا شد و به جنگ هم تبدیل شد تا با قیام استاد وحید بهبهانی که اخباریگری ور می‌افتد تا اینکه این مرکزیت به قم باز میگردد و دوباره بعد از قم به نجف باز میگردد و نجف بار دیگر رشد می‌کند. در نجف اصولیون جدی حاکم هستند که ناگهان با تمدن غرب مواجه هستند. که در این زمان در دوره مشروطه کلاهی بزرگ سر ما و سر حوزه نجف رفت تا که علما پیشیمان شدند از اینکه از مشروطه حمایت کرده بودند و این داستان ادامه می‌یابد تا می‌رسد به انقلاب اسلامی. قم در زمان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم احیا می‌شود و مرحوم عبدالکریم متهم به سیاست گریزی است اما در واقع این طور نیست و زمان او نمیتوانست وارد سیاست بشود و ایشان در یک جاهایی با حکومت مبارزه کرد مثل زمان رضا شاه که گفتند اوقاف باید از حوزویان امتحان بگیرند و ایشان نگذاشت. تا زمان مرحوم بروجردی بار دیگر این حوزه احیا می‌شود و به صورت بین المللی احیا می‌شود در صورتی که مرحوم حائری در سطح ملی آن را احیا کرده بود. مهمترین کار سیاسی مرحوم بروجردی مکاتبات با الازهر بود و کم‌کم به اعتراف الازهر به اینکه شیعه هم یکی از مذاهب رسمی اسلام است.

انقلاب اسلامی پایانی بود بر منازعه معارف اسلامی و کم‌کم قم دارد بار دیگر به مرکزیت در جهان می‌رسد.

انقلاب اسلامی اگر همان باشد که منجر به ظهور شود، وعده داده شده بود. (والفجر - منظور از قبل از صبح و نزدیک ظهور است که کم کم در فجر تا صبح نور زیاد می شود در ظهور هم همینطور است که کم کم از یک انقلاب اتفاق می افتد تا به ظهور می رسد. انگار ما وارد ظهور صغری شده ایم تا به ظهور کبری برسیم. والیستخلفنکم بقوم یحبهم و یحبونه) که در روایات ذیل این آیه آمده است که سلمان و قوم سلمان این قوم هستند. که نشان می دهد ممکن است این انقلاب همان باشد که وعده داده شده.

(سوره مجادله از آیه نوزده) ابتدا حزب شیطان را توضیح می دهد تا این که پایان ماجرا را میگوید غلبه حق است. در دعوی بین حزب حق و باطل به جایی می رسد که حزب حق با حزب باطل می جنگند و حی اگر برادر یا خانواده او باشد. اینها ایمانشان ثابت است. و سرنوش آنها را در زمین و همینطور در آخرت میگوید. حزب الله نازله دارد و در کامل آن شیعیان امیرالمومنین است و کم کم می آید پایین.

(سوره حشر) چون ظهور کم کم به حشر نزدیک می شود. و وعده می دهد که با یهود می جنگیم و

این مسائل را فقط ما میدانیم یا دشمنان ما هم میدانند؟ اگر آنها میدانستند، پس باید آنها توقع این انقلاب را داشته باشند. و سعی می کردند که به نحوی جلوی آن را بگیرند و تمام ماجرای قبل از انقلاب به این دلیل است در این جا میتوانیم رهبری ویژه امام را ببینیم که تمام توطئه ها را خنثی کرد. انقلاب اسلامی شکل گرفت و مرحله به مرحله جلو آمد و انقلاب تثبیت شد.

علائم حتمی

۲۳ ماه مبارک که جمعه است صدایی پخش می شود و میگوید حق با علی و شیعه علی است و همه این صدا را می فهمند و در همان زمان صدایی پخش می شود که میگوید حق با سفیانی است و در آن زمان مثل روز روشن است که حق کجاست و باطل کجاست. ممکن است این صدا کاغذ باشد یا فیلم باشد یا هر چه اما در ماورای آن صدایی است که تمام جهان این صدا را به طور یکسان بشنوند. این روایت میگوید حتی زنان پرده نشین بیرون می آیند و به شوهرانشان میگویند که به این جریان پیوندند اما صدای سفیانی از پایین می آید. امام روز جمعه آخر ماه مبارک را روز قدس اعلام می کند. که در برخی از سالها این جمعه ممکن است ۲۳ ماه مبارک باشد. در سال ۵۸ که امام اعلام کردند که روز قدس، جمعه آخر ۲۳ ماه مبارک بود. (پیام امام در همان سال اول روز قدس).

حال این را اگر مبدا انقلاب خود بگیریم. یعنی ۲۲ بهمن مقدمه ای بود برای آغاز این سه مرحله که امام گفت از ۲۳ رمضان ۵۸ آغاز شد. ما بعد از این ماجراها کم کم باید فتنه ها را متحمل میشدیم. تا

زمان امام به سر آمد و نشان دادیم که ما همچنان بر سر عهد با ولایت هستیم. و دوره های مختلفی را دیدیم.

از جمله دوره سازندگی و بعدازآن ماجرای کوی دانشگاه و تیر ۷۸ که مردم با پیام آقا به خیابان آمدند و کم کم دوران امتحان در سختی کنار گذاشته شد و از دوران احمدی نژاد دوران امتحان در خوشی آغاز شد و بعد از این دوره تا سال ۸۸ که فتنه سختی صورت گرفت که فقط سیدالشهدا توانست آن را جمع کند. مردم در این سی سال امتحانشان را پیروزمندانه گذراندند ولی خواص شکست خوردند. آقا بعد گفتند که فتنه بعدی در سطح بین المللی است و خون و خونریزی دارد. بعد جریان بیداری اسلامی به وجود آمد و بعدازآن ماجراهای بعدی که ماجرای وال استریت هم به وجود آمد.

ما داریم جهان را از اسلام پر میکنیم و صدای خود را به جهان میرسانیم. و در مقابل عده ای دارند جلوی پذیرش مردمی را میگیرند و می خواهند نگذارند ظهور اتفاق بیافتد.

از علائم ظهور قیام سفیانی، خراسانی، یمانی، آتش سفیانی از غرب شروع می شود و با سر و صدای زیاد وارد شرق می شود و خراسان را خراب می کنند و عراق را با خونریزی و راد می روند. که همان یازده سپتامبر و ... را میشو با آن تطبیق داد. بعد از کشت و کشتار دو لشکرکشی می کند یکی به شام و (دو شام نوشته اند). که شام اول فلسطین و شام دوم سوریه است. در منطقه قرقیسیه جنگی بین خود سفیانی ها درمیگیرد بعد لشکر سفیانی وارد حجاز می شود. در منطقه بیداء که در کنار مسجد شجره کوه قرمزی است که در آن زمین دهان باز می کند و سفیانی را میبلعد. قبل آن قتل نفس زکیه بوده است. که بعد از قتل او، ۱۵ روز بیشتر طول نمیکشد که سفیانی از بین می روند. بعد قیام شکل میگیرد. اصحاب امام دو گروه هستند که یک گروه وقتی دربستر خوابند خود را در حجاز می یابند. و عده ای سوار بر ابر با نام خود و پدرانشان وارد حجاز می شود و در آن روز بدون خون و قیام مکه را فتح می کنند. خراسانی با امام بیعت می کند و امام موقعی که وارد عراق می روند، فرمانده سپاه او از فرماندهان سید خراسانی است که همان شعیب بن صالح است. اولین پرچمی که امام به آن سمت بلند می روند ترک است و بعد به سمت اسرائیل است.

دعوای اخباریین و اصولیین باعث رمین خوردن ما شد و حمله افغان ها و ... نیز در پی این دعوا بود

مرحوم عسگر اولادی میگویند که سال ۴۱ یا ۴۲ داشت به سمت قم میرفت و دید ساواک او را تعبیر می کردند و من نگران شدم و هر جور بود این ها را گم کردم و به خانه امام رفتم و چون امام را دیدم گفتم که این نهضت شکست میخوره امام میگفت من به این مردم اعتماد دارم و این انقلاب

باید پیروز شود. امام بعد از اصرار عسگر اولادی نگاه کرد و گفت که ما انقلاب میکنیم و پیروز میشویم و در بعد حکومت اسلامی تشکیل میدهیم و بعد ان را صادر میکنیم و بعد آن را به صاحبش میسپاریم و این سی سال طول می کشد و شما هستید.